

راهبرد سیاسی و امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال چین (۲۰۱۲ - ۲۰۰۸) بر اساس تئوری موازنه نرم

سید محمد طباطبایی^۱

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

امیر قیاسی^۲

کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۲۴

چکیده

در آغاز قرن بیست و یکم، آمریکا با خیزش اقتصادی و نظامی چین روبه‌رو شد؛ کشوری که هم‌اکنون رقیب آمریکاست و در آینده‌ای نزدیک تهدیدی برای او در نظام جهانی تلقی خواهد شد. هم‌اکنون عواملی نظیر نفوذ اقتصادی این کشور نوظهور در مناطق مختلف جهان و عضویت دائمی و دارا بودن حق و تسو در شورای امنیت سازمان ملل از یک سو و حجم وافر بدهی‌های مالی و کاهش مستمر نفوذ اقتصادی و سیاسی آمریکا در جهان، از سوی دیگر، که مواجهه و مقابله مستقیم آمریکا با این کشور را دشوار کرده است، ذهن راهبردهانشناسان آمریکایی را برای مقابله با چین به خود مشغول کرده است. بنابراین در این مقاله تلاش شده است راهبردهای سیاسی و امنیتی آمریکا از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ در قبال خیزش اقتصادی، نظامی و سیاسی چین بررسی شود. در پژوهش حاضر اعتقاد بر این است که آمریکا با بهره‌گیری از نظریه موازنه نرم، درصدد است از سلطه نظامی چین و فرامنطقه‌ای شدن قدرت چین جلوگیری کند. در این راستا آمریکا از طریق برقراری روابط گسترده نظامی و متعهد کردن کشورهای پیرامونی چین به خود، استفاده از مناطق چالش‌زا به‌عنوان ابزاری برای فشار بر این کشور، بهره‌گیری از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای برای افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی چین و رقابت با چین در مناطق مختلف جهان برای کاهش نفوذ این کشور، به دنبال مهار و انزوای دولت پکن است.

واژگان کلیدی: آسیایاسیسیک، ایالات متحده آمریکا، چین، راهبرد، موازنه نرم، نظام بین‌الملل.

1. tabasm234@yahoo.fr

2. ghiyasi.a@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

تاریخ سیاست و روابط بین‌الملل همواره حاکی از رقابت بین دولت‌ها برای برتری بر یکدیگر و تلاش آنها برای افزایش تأمین امنیت خود و به تبع آن کاهش قدرت و امنیت طرف مقابل و نیز شاهد ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ در سطح جهان بوده است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اواخر سده بیستم میلادی، آمریکا به قدرت برتر در نظام بین‌الملل تبدیل شد، به گونه‌ای که هیچ کشوری در جهان توانایی به چالش کشیدن قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور را نداشت. از آن پس آمریکا، با اتخاذ سیاست نظم نوین جهانی، منافع مختلفی را در سراسر جهان برای خود تعریف کرد. این دولت، با در پیش گرفتن سیاست حفظ وضع موجود در جهان، تا به امروز تلاش کرده است از قدرت‌یابی هر کشوری که بتواند در عرصه منطقه‌ای و جهانی منافعش را به خطر اندازد و قدرتش را به چالش بکشد، جلوگیری کند. اما در اوایل سده اخیر تحولی در توزیع قدرت در نظام بین‌الملل رخ داده است که نقش برخی از کشورها از جمله چین را در نظام بین‌الملل برجسته و حائز اهمیت کرده است که این امر نگرانی‌هایی را نیز برای ایالات متحده آمریکا به وجود آورده است.

با وجود این، ظهور چین در ابتدای قرن بیست و یکم به عنوان یک قدرت فرامنطقه‌ای و روند فزاینده توسعه اقتصادی و قدرت نظامی آن در شرق آسیا - که پیش‌بینی می‌شود در صورت تداوم این رشد اقتصادی و نظامی در آینده‌ای نه‌چندان دور این کشور بتواند قدرت آمریکا را در عرصه بین‌الملل به چالش بکشد - به همراه جمعیت حدود ۱/۵ میلیارد نفری آن - که با لغو سیاست تک‌فرزندی در حال افزایش است - تغییراتی را در نظم بین‌الملل حاکم و معادلات سیاسی بین‌المللی به وجود آورده است که تغییر و محدودسازی منافع تعریف‌شده آمریکا را، دست‌کم در قاره آسیا در پی داشته است. شکل‌گیری این وضعیت و رشد روزافزون قدرت اقتصادی و نظامی چین، محاسبات راهبردی آمریکا را در مقابل این کشور پیچیده‌تر کرده است.

با توجه به مطالب پیش گفته، اکنون این سؤال مطرح است که آمریکا از سال ۲۰۰۸ تاکنون، راهبردهای سیاسی و امنیتی خود را در قبال خیزش سیاسی، نظامی و اقتصادی چین و قدرت‌یابی این کشور در منطقه آسیا- پاسیفیک چگونه پی‌ریزی کرده است؟ در پژوهش حاضر اعتقاد بر این است که با بهره‌گیری از نظریه موازنه نرم، آمریکا از طریق برقراری روابط گسترده نظامی و متعهد کردن کشورهای پیرامونی چین در بُعد امنیتی به خود، استفاده از مناطق چالش‌زا به عنوان ابزاری برای فشار بر چین، بهره‌گیری از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای برای افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی این کشور و رقابت با چین در مناطق مختلف جهان در حوزه‌های انرژی، اقتصادی و نظامی برای کاهش نفوذ این کشور، در پی مهار و انزوای راهبردی چین است تا از سلطه نظامی این کشور و قدرت فرامنطقه‌ای شدن آن جلوگیری کند. در این پژوهش جهت بررسی فرضیه و برای دستیابی به پاسخ پرسش مطرح شده از روش توصیفی-تبیینی استفاده شده است. با توجه به ماهیت موضوع مطالعه شده، جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای صورت گرفته است. براین اساس، در این نوشتار ابتدا تحلیلی از تئوری موازنه نرم خواهیم داشت. پس از آن روابط نظامی و امنیتی آمریکا با همسایگان چین، استفاده از مناطق چالش‌زا برای فشار بر چین، بهره‌گیری از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای برای افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی چین و رقابت‌های آمریکا با این کشور در مناطق مختلف جهان را بررسی خواهیم کرد و در پایان جمع‌بندی مباحث ارائه خواهد شد.

موازنه نرم^۱

تا قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظریه موازنه قدرت به منزله یک تئوری مهم در روابط بین‌الملل برای تبیین رفتار ابرقدرت‌ها یا قدرت‌های بزرگ (درجه دوم) در برابر قدرت برتر شناخته می‌شد. اما با حذف نظام دوقطبی و شکل نگرفتن موازنه در

1. Soft balancing

برابر قدرت برتر (آمریکا) در نظام بین‌الملل نظریه موازنه قوا نیز اهمیت خود را برای تبیین روابط بین قدرت‌ها تا حدود زیادی از دست می‌دهد. در این راستا، انتقادات مختلفی نیز از سوی مکاتب دیگر روابط بین‌الملل بر رئالیست‌ها وارد می‌شود. به همین منظور، رئالیست‌ها سعی در بازتعریف موازنه قوا نمودند. آنها «موازنه نرم» را در مقابل «موازنه سخت»^۱ به عنوان نظریه‌ای برای تبیین وضعیت رقابت‌آمیز بین قدرت‌های جهانی در دوران بعد از نظام دو قطبی و شکل‌نگرفتن موازنه سخت در برابر آمریکا مطرح کردند.

تئوری موازنه نرم نه تنها به عنوان شکل خاصی از رفتارهای نهان و آشکار، بلکه پیش‌مقدمه‌ای برای موازنه سخت است. به عبارتی دیگر دولت‌هایی که اقدام به موازنه نرم می‌کنند، همزمان می‌توانند راهبرد خود را تغییر دهند و به موازنه قوا به شکل سنتی آن مبادرت ورزند (Yesiltas, 2009: 28). موازنه نرم برخلاف موازنه سخت و سنتی که بر تغییر فیزیکی توازن تأکید دارد، به تضعیف، خنثی‌سازی و افزایش هزینه‌های اقدامات یکجانبه‌گرایانه قدرت در حال ظهور توجه نشان می‌دهد (واعظی، ۱۳۸۹: ۳۵). موازنه نرم به هر نوع تلاش غیرمستقیم و غیرنظامی برای کاهش توانایی دولت تهدیدکننده و افزایش قدرت خود (هژمونی) برای کاهش سلطه قدرت در حال رشد گفته می‌شود. به نظر استفن والت موازنه نرم دربرگیرنده هماهنگی آگاهانه اقدامات دیپلماتیک به‌منظور دستیابی به نتایجی برخلاف خواسته‌های قدرت تهدیدکننده است، نتایجی که بدون حمایت موازنه‌کنندگان به دست نمی‌آید (عسگری، ۱۳۸۷: ۳۹ به نقل از Walt, 2005: 126). نقطه تمرکز موازنه نرم بیشتر مربوط به چگونگی کاهش و خنثی‌سازی قدرت دولت تهدیدکننده بدون پانهادن به عرصه رودررویی است (احمدی و زارع، ۱۳۹۰: ۸۹). ایجاد موازنه نرم در شکل اتحادی آن، در برابر دولت قدرتمند زمانی اتفاق می‌افتد که کشورها به فهم مشترکی از امنیت می‌رسند و درصدد برمی‌آیند تا در برابر قدرت در

1. Hard balancing

حال ظهور یا دولت تهدیدکننده موازنه کنند. موازنه نرم اغلب براساس ساخت غیرنظامی و با همکاری‌های ویژه و مشارکت در مؤسسات و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی شکل می‌گیرد و این سیاست‌ها ممکن است در صورت وجود رقابت‌های امنیتی تشدید و به موازنه سخت تبدیل شود (Brooks & Wohlforth, 2005: 73).

موازنه نرم نشانه‌ای هشداردهنده خواهد بود که در آن الزام‌های موازنه‌گرهای قدیمی پنهان است و به‌گونه‌ای نامحسوس و هوشمندانه اجرا می‌شود (Paul, 2005: 58). برخلاف موازنه سخت که عموماً یک رفتار راهبردی خطرناک قلمداد می‌شود و با استفاده از اتحادها و اغلب به‌صورت مبارزه تسلیحاتی برای ایجاد موازنه قوا شکل می‌گیرد، موازنه نرم مقاومتی غیرمستقیم، و از طریق رفتاری دیپلماتیک یا تلاشی اقتصادی و سیاسی است که در مقابل سلطه دولت تهدیدکننده صورت می‌گیرد. بنابر تعریف پائول، موازنه نرم یعنی توسعه و گسترش اتحادهای دیپلماتیک دولت‌ها با یکدیگر برای ایجاد توازن در برابر قدرتی که به‌صورت بالقوه در حال افزایش است و همچنین به‌صورت بالقوه دارای قدرت تهدید است (Lanteigne, 2012: 22-23). موازنه نرم به کاهش قدرت نسبی رقیب با هدف افزایش امنیت خود تعریف شده است. این شکل از موازنه به دو زیرشاخه نظامی و غیرنظامی تقسیم می‌شود. شاخص‌های اصلی موازنه نرم نظامی عبارت‌اند از: ۱. فروش سلاح به «دشمن دشمن من» ۲. کنترل فروش و انتقال تسلیحات به دشمن (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۹: ۲۰۳ به نقل از Ross, 2007). در موازنه نرم نظامی تلاش می‌شود از حوزه‌هایی که مربوط و نزدیک به امور نظامی است برای تضعیف قدرت نسبی دولت یا دولت‌های تهدیدکننده استفاده شود. برای مثال یک دولت می‌تواند تسلیحاتی را به رقبای دولت تهدیدکننده برای تضعیف و تقلیل قدرت نسبی دولت تهدیدکننده بفروشد بدون اینکه بخواهد به‌صورت رسمی وارد اتحادهای توازن‌بخش شود. در واقع می‌توان گفت تجهیز و مسلح کردن دشمن یک دشمن، به‌نوعی موازنه نرم نظامی به‌شمار می‌آید و از این طریق باعث تضعیف و تحلیل قدرت

نسبی رقیب می‌شود. از سوی دیگر، کشوری که بدین کار دست می‌زند خود به امنیت دست پیدا می‌کند (احمدی و زارع، ۱۳۹۰: ۹۰). در وجه غیرنظامی نیز شاخص‌های موازنه نرم را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. تحریم‌ها و محدودیت‌های سیاسی ۲. عدم همکاری در حوزه‌های راهبردی (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۹: ۲۰۳ به نقل از Ross, 2007). موازنه نرم غیرنظامی نیز بیشتر به تضعیف قدرت نسبی رقبا به وسیله ممنوعیت‌ها و تحریم‌های اقتصادی و سیاسی مربوط می‌شود. اگرچه تحریم‌های اقتصادی باعث ازدیاد قدرت یک دولت در برابر رقبا نمی‌شود، اما می‌تواند به اقتصاد رقبا آسیب وارد کند و قدرت نسبی آنها را تحلیل برد (احمدی و زارع، ۱۳۹۰: ۹۰). موازنه نرم گرچه قادر نخواهد بود از دسترسی قدرت تهدیدکننده به اهداف نظامی خاص خود در کوتاه‌مدت جلوگیری کند، می‌تواند هزینه آن را در استفاده از قدرتش افزایش و تعداد دولت‌های احتمالی را برای همکاری با وی در آینده کاهش دهد. موازنه نرم همواره سعی می‌کند با ایجاد شرایط سخت‌تر برای قدرت در حال ظهور و یا ائتلاف دولت‌های تهدیدکننده، هزینه‌های اقدامات سیاسی و اقتصادی آن را پیوسته افزایش دهد. این موضوع به روش‌های زیر اعمال می‌شود (شفیعی و کمائی‌زاده، ۱۳۸۹: ۵۵ و ۵۶ به نقل از Pape, 2005: 36-37).

الف) عدم پذیرش سرزمینی: ^۱ قدرت‌های تهدیدکننده اغلب از دست یافتن به سرزمین دیگر کشورها جهت اسکان نظامیان و عبور و مرور نیروهای هوایی و دریایی شان سود می‌برند. رد دستیابی سرزمینی توسط سایر کشورها، موفقیت قدرت تهدیدکننده را در پیروزی کاهش می‌دهد.

ب) دیپلماسی گیرانداختن: ^۲ حتی قدرت‌های موازنه‌گر در سطح نظام بین‌الملل نیز نمی‌توانند قانون‌های مهم سازمان‌های بین‌المللی را نادیده بگیرند و بدون اهمیت دادن به آنها به اهداف خود دست یابند. در همین راستا، دولت‌ها می‌توانند با استفاده از

1. Territorial Denial
2. Entangling Diplomacy

نهادهای بین‌المللی و سایر اقدامات دیپلماتیک برتری قدرت در حال ظهور را برای جنگ احتمالی کاهش دهند و فرصتی برای آمادگی بیشتر به دست آورند. فرآیندی که می‌توان از آن تحت عنوان «خرید زمان» نام برد.

ج) تقویت قدرت اقتصادی^۱: اگرچه قدرت نظامی، دولت‌هایی را تهدید می‌کند که اهدافی را در جهت ایجاد موازنه در برابر قدرت سلطه‌جو دنبال می‌کنند، همواره این قدرت عظیم اقتصادی است که می‌تواند پشتوانه خوبی برای به چالش کشیدن دولت تهدیدکننده باشد. در این راه ایجاد بلوک‌های اقتصادی انحصاری توسط قدرت موازنه‌گر بدون حضور قدرت در حال ظهور و بالابردن رشد اقتصادی و تجاری بین اعضا می‌تواند از نقش تعیین‌کننده برخوردار باشد.

د) عزم راسخ برای موازنه^۲: قدرت‌های موازنه‌گر می‌توانند با ایجاد پیمان‌های دسته‌جمعی در برابر قدرت در حال ظهور که برای جامعه عمل پوشیدن به برخی اهداف خود به همراهی سایر قدرت‌ها نیاز دارد، ایستادگی کنند. این مسئله ضمن آنکه سبب می‌شود اعتماد این قدرت‌ها به توانایی ایجاد موازنه در برابر قدرت تهدیدکننده افزایش یابد، موجب ترغیب سایر دولت‌ها در جهت پیوستن به ائتلاف می‌شود (شفیعی و کمائی‌زاده، ۱۳۸۹: ۵۵ و ۵۶ به نقل از Pape, 2005: 36-37). اکثر اندیشمندان روابط بین‌الملل از تئوری موازنه نرم بیشتر برای توضیح و تبیین رفتار، اقدامات و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ یا کشورهای درجه دوم و ایجاد توازن توسط آنها در قبال ابرقدرت‌ها و دولت‌های سیطره‌جو استفاده کرده‌اند (برای مثال موازنه نرم چین و روسیه در مقابل آمریکا)، اما این به آن معنا نیست که این تئوری توان توضیح و تبیین رفتار قدرت سیطره‌جو در قبال قدرت‌های نوظهور را ندارد یا نمی‌توان از این تئوری برای تبیین رفتار ابرقدرت یا قدرت مسلط جهت جلوگیری از افزایش قدرت کشورهای درجه دوم یا در حال ظهور استفاده کرد. آمریکا در سال‌های اخیر سیاست‌هایی را در قبال خیزش

1. Economic Strengthening
2. Signals of Resolve to Balance

اقتصادی، نظامی و سیاسی چین در پیش گرفته است که می‌توان این اقدامات و سیاست‌ها را در قالب و چارچوب موازنه نرم تبیین کرد. اکنون با توجه به مطالب پیش گفته و مشخص شدن چارچوب نظری تحقیق به بررسی راهبردهای آمریکا در قبال چین در فاصله زمانی مشخص شده، در قالب تئوری موازنه نرم خواهیم پرداخت.

موازنه نرم آمریکا در قبال چین

چین برای تبدیل شدن به قدرت برتر در جهان نیازمند مشارکت فعال و مؤثر در عرصه جهانی است. این کشور توسعه و رشد اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد و برقراری روابط مسالمت‌آمیز با دیگر دولت‌ها، به‌خصوص قدرت‌های بزرگ و مدرن‌سازی نیروی نظامی و همچنین مشارکت بیشتر در مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی را مد نظر قرار داده است. این درحالی است که آمریکا برای حفظ برتری خود در جهان و خصوصاً در منطقه آسیا-پاسفیک، راهبرد مهار چین را دنبال می‌کند. اهمیت این منطقه در آن است که بخش مهمی از خطوط تأمین‌کننده انرژی و اقتصاد آمریکا و اروپا از راه‌های دریایی آن می‌گذرد و همچنین معبر بسیار مهم و جانشینی برای اعمال نفوذ آمریکا بر مناطق دیگر است که در واقع انتقال قدرت آمریکا را از سرزمین مادری به مناطق دیگر تسهیل می‌کند و بدون آن هرگونه جابه‌جایی قدرت آمریکا در سطح جهان بسیار پرهزینه و ناممکن خواهد بود (متقی و نجفی‌سیار، ۱۳۸۹: ۲۳۲ و ۲۳۱). در همین راستا، آمریکا برای مهار و انزوای چین براساس تئوری موازنه نرم، چهار راهبرد مهم را در قبال این کشور در پیش گرفته است که در ادامه به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۱. برقراری روابط گسترده نظامی و متعهد کردن کشورهای پیرامونی چین به خود

اگرچه آمریکا درصدد رویارویی مستقیم با چین نیست، اما یکی از حوزه‌های چالش‌زا در روابط دو کشور حوزه نظامی است، چراکه چین در حال نوسازی نیروی نظامی خود است، علی‌الخصوص از آن‌رو که چین تلاش می‌کند در شرق آسیا و به‌ویژه در تایوان به

برتری نظامی در مقابل آمریکا دست یابد. چین در چند دهه گذشته خواهان نظامی چندجانبه‌گرا بوده تا بتواند نقش برجسته‌ای را در عرصه جهانی ایفا کند. آمریکا نیز در راستای مهار روند روبه‌رشد قدرت‌یابی چین در منطقه آسیا-پاسیفیک، در تلاش است با راهبرد برقراری روابط گسترده نظامی و امنیتی با کشورهای پیرامونی چین از یک‌سو آنها را به خود متعهد کند و از سوی دیگر از ایجاد اتحاد و انعقاد پیمان‌های امنیتی این کشورها با چین جلوگیری کند و با نفوذ در کشورهای همسایه چین، جایگاه راهبردی این کشور را در آسیا-پاسیفیک تنزل بخشد. در چند سال اخیر آمریکا با برگزاری رزمایش‌های مشترک با کشورهای پیرامونی چین سعی در بحرانی کردن روابط چین با این کشورها کرده است، تا با ایجاد درگیری و وارد کردن چین در حل و فصل منازعات منطقه‌ای از ایفای نقش این کشور در مسائل بین‌المللی بکاهد. در این راستا، آمریکا تلاش می‌کند با برقراری روابط گسترده نظامی و امنیتی و افزایش حضور و انجام تحرکات نظامی در آسیا و انعقاد قراردادهای نظامی با ژاپن، کره جنوبی و هند به‌عنوان رقبای چین و پیمان‌های سیاسی و نظامی با استرالیا و اندونزی به‌عنوان قدرت‌های متوسط در منطقه، این کشور را در انزوا قرار دهد. در این رهگذر، حتی آمریکا در راستای محدودسازی چین، عادی‌سازی روابط با دشمن دیرین خود یعنی ویتنام را در اولویت قرار می‌دهد.

آمریکا با تأکید بر خطر چین همواره در تلاش بوده که نظامیان و پایگاه‌های نظامی خود را در ژاپن، که امروزه یکی از حامیان او در شرق آسیا محسوب می‌شود، حفظ کند. آمریکا اخیراً درصدد برقراری روابط گسترده با ژاپن در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و خصوصاً نظامی بوده است. این کشور قراردادهای امنیتی و نظامی متعددی با ژاپن منعقد کرده و رزمایش‌های نظامی مشترکی با این کشور انجام داده است. ترس چین از این جهت است که روابط نظامی ژاپن، از طریق تجارت دوطرفه در فناوری‌های دفاعی و جنگ‌افزایی، به‌ویژه همکاری‌های دفاع موشکی، به اتحاد نظامی آمریکا و ژاپن

برای محدود کردن نفوذ چین در آسیا و به منظور جلوگیری از تهدیدات احتمالی چین بینجامد (Shamdaugh, 2003: 305).

چین معتقد است تلاش‌های آمریکا برای تقویت روابط اتحادی با ژاپن و دیگر ملت‌های جنوب شرقی آسیا جلوه‌ای از راهبردهای مرزی آمریکا برای بازداشتن قدرت و نفوذ چین در این منطقه حساس است (Cranc et al., 2005: 196). آمریکا در سال ۲۰۱۰ حدود چهل هزار نیروی نظامی در ژاپن و ۲۵۰۰۰ تنگدار در کره جنوبی مستقر کرد (روزنامه ایران، ۱۳۸۹: ۶)، و در دو سال گذشته نیز بر شمار آنها افزود. رزمایش مشترک آمریکا، ژاپن و استرالیا در جولای ۲۰۱۱ در آب‌های پروئنی در دریای جنوبی چین (Yixin, 2011)، و نیز توافق‌های وزیر دفاع آمریکا با معاون وزیر دفاع ژاپن و وزیر دفاع استرالیا در تدوین «طرح اقدام» برای تقویت همکاری‌های دفاعی و گسترش رزمایش‌های نظامی در خردادماه سال جاری در حاشیه کنفرانس گفت‌وگوهای امنیتی آسیا در سنگاپور، برای افزایش حضور دریایی آمریکا در منطقه آسیا-اقیانوس آرام (واحد مرکزی خبر، ۱۳۹۱) نمونه‌هایی از اقدامات و همکاری‌های نظامی آمریکا با سه کشور ژاپن، کره جنوبی و استرالیا است. کشور هند نیز قدرت منطقه‌ای دیگری است که می‌تواند نقشی موازنه‌گر در برابر چین داشته باشد. در سال‌های اخیر روابط راهبردی هند و آمریکا افزایش یافته است، چراکه از یک سو آمریکا و هند در جهت ایجاد توازن در مقابل قدرت چین در آسیا، منافع مشترک دارند و از سوی دیگر آمریکا ظرفیت هند به‌عنوان یک بازار در حال رشد و یک رقیب در مقابل چین را مهم ارزیابی می‌کند. مناسبات نظامی هند و آمریکا در فروش تسلیحات و تمرین‌های نظامی مشترک، نگرانی‌هایی را برای چین به همراه داشته است، چراکه افزایش نقش هند در منطقه سبب افزایش سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور شده است و رقابت بر سر منابع انرژی را به دنبال داشته و از همه مهم‌تر اینکه قدرت فزاینده اقتصادی، نفوذ سیاسی و توانمندی نظامی را برای هند به همراه داشته است. آمریکا سعی دارد هند را به‌عنوان وزنه‌ای مقابل چین بالا برد، و کمک به هند در ایجاد

برتری سیاسی خود در منطقه و حمایت از نقش رهبری آن در جهان سوم، به‌ویژه در آسیا، بخشی از این برنامه است (فرزین‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۲). آمریکا در تلاش است با افزایش نقش هند در مناسبات منطقه و درگیر کردن آن در برقراری نظم منطقه‌ای آسیا-پاسیفیک از نقش و تأثیر چین در این منطقه بکاهد.

چینی‌ها بر این باورند که هند امروزه در کانون توجه مقامات آمریکایی قرار گرفته و از آن به‌عنوان شریک راهبردی آمریکا در منطقه و عامل مهار چین یاد می‌شود که در بُعد دفاعی در حال تقویت توان خود است. در این راستا علاوه بر همکاری‌های گسترده هسته‌ای، دو کشور در ژوئن ۲۰۱۰ قراردادی را به ارزش ۳/۳ میلیارد دلار منعقد کردند که بر اساس آن هند، ۴۲ جت جنگنده اس.یو. ۳۰۰ هواپیمای و هواپیمای خریداری کرد و توافق شد که شمار جنگ‌افزارهای این طرح تا سال ۲۰۱۸ به ۲۷۲ فروند برسد. خصوصیت بارز این جت‌ها این است که می‌توانند بدون توقف در فرودگاه جهت سوخت‌گیری تا اعماق کشور چین پرواز کنند (روزوف، ۱۳۸۹: ۶۰). از سال ۲۰۱۱ تاکنون ارتش‌های دو کشور بیش از پنجاه فعالیت نظامی در هند انجام داده‌اند (Garamone, 2012). گفت‌وگوهای راهبردی صورت‌گرفته بین این دو کشور در نهم جولای ۲۰۱۱ را که برای تعمیق روابط نظامی با هند و دیگر متحدان منطقه‌ای آمریکا و همین‌طور برای اجرای سیاست موازنه راهبردی غیرمستقیم صورت گرفت نیز می‌توان بدین فهرست افزود. آمریکا با این سیاست در واقع هم دامنه نفوذ قدرت‌های بزرگ نوظهوری مانند چین را محدود می‌کند و هم متحدان منطقه‌ای این کشور را در انزوا و تنگنا قرار می‌دهد (زارع، ۱۳۹۰: ۱).

آمریکا علاوه بر افزایش روابط نظامی و امنیتی با کشورهای ژاپن، کره جنوبی و هند، با کشورهای استرالیا، اندونزی و ویتنام، که در حال حاضر از جمله کشورهای درجه دوم شرق آسیا محسوب می‌شوند، روابط نظامی گسترده‌ای برقرار کرده است.^۱

۱. البته ایالات متحده در این راستا علاوه بر سه کشور مذکور با تایوان، فیلیپین و تایلند نیز روابط نظامی گسترده‌ای برقرار کرده که هدف از آن محدودسازی قدرت چین است.

این در حالی است که در سال‌های اخیر روابط چین با استرالیا، ویتنام و اندونزی کمابیش پیچیده شده است و این کشورها منافع ملی چین را در زمینه‌های امنیتی، اقتصادی و حقوق بشر به چالش کشیده‌اند. آمریکا و استرالیا در چند دهه گذشته روابط امنیتی و نظامی گسترده‌ای با هم برقرار کرده‌اند. افزایش همکاری دفاعی با استرالیا نیز یکی از عوامل تقویت‌کننده نقش و حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیا-اقیانوس آرام است. سفر رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا به استرالیا در جولای ۲۰۱۰ نیز در راستای گسترش روابط و همکاری‌های نظامی و امنیتی و افزایش حضور نظامی آمریکا برای مقابله با تهدیدهای مشترک صورت گرفت (Banusiewicz, 2010). رابرت گیتس، وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا، در اجلاس سالیانه مشترک آمریکا با استرالیا در نوامبر ۲۰۱۰ گفت: «ما به دنبال راه‌های ممکن برای تقویت حضور و در صورت امکان گسترش اقتدار خود در آسیا هستیم» (خضری، الف، ۱۳۸۹: ۶۵). سفر باراک اوباما در ماه نوامبر ۲۰۱۱ به استرالیا نیز منجر به افزایش همکاری‌های سیاسی و گسترش توافقاتی راهبردی دو جانبه در زمینه‌های نظامی و اطلاعاتی بین دو کشور شد؛ همچنین اوباما اعلام کرد که درصدد استقرار ۲۵۰۰ تفنگدار آمریکایی در شمال استرالیاست (Vaughn, 2012: 1). با روی کار آمدن باراک اوباما، آمریکا برای تاثیرگذاری در حوزه پاسیفیک و نیز لزوم مهار چین و ایفای نقش در آسه‌آن، روابطش را با اندونزی نسبت به دولت قبلی بهبود بخشید و از سال ۲۰۱۰ تحریم‌هایش را علیه اندونزی، که به سبب تحولات تیمور شرقی ایجاد شده بود، به دلیل رشد به اصطلاح موازین حقوق بشری و لزوم کمک به اندونزی و سایر کشورها، جهت مهار چین لغو کرد (مظفرپور، ۱۳۸۹: ۵۶). این دو کشور در جولای ۲۰۱۲ نیز رزمایش نظامی مشترکی را در آب‌های بالی اندونزی انجام دادند و بر گسترش روابط نظامی دو جانبه تأکید کردند (Antaranews, 2012). کشور ویتنام نیز از قدرت روزافزون چین در منطقه نگران است و آمریکا نیز از این فرصت استفاده کرده و اقدام به برگزاری رزمایش‌های نظامی مشترک با این کشور

نموده است. برای مثال می‌توان به رزمایش مشترک نیروی دریایی آمریکا با این کشور در آوریل ۲۰۱۲ اشاره کرد (Armed Forces International News, 2012). از این رو اقدامات آمریکا نظیر دخالت در اختلافات بین کشورهای جنوب شرق آسیا و چین در دریای جنوبی چین و حمایت از این کشورها، همچنین کمک‌های فنی و اشینگتن به ژاپن و هند، به عنوان رقبای چین در آسیا، نشان دهنده تلاش آمریکا برای افزایش فشار بر چین است.

۲. استفاده از مناطق چالش‌زا به عنوان ابزاری برای فشار بر چین

آمریکا همواره از مناطق چالش‌زا و تنش‌زا به عنوان دستاویزی برای حضور در آن منطقه و فرصتی برای ترسیم منافع ملی برای خود و نیز اجرای سیاست‌های استفاده کرده است. آمریکا در سال‌های اخیر و از زمانی که راهبردشناسان این کشور، خیزش اقتصادی، نظامی و سیاسی چین را مهم تلقی و چین را خطری بالقوه در برابر آمریکا قلمداد کردند، درصدد بوده است که از مناطق چالش‌زا و مورد اختلاف در جنوب و جنوب‌شرق آسیا برای کنترل چین و تحت فشار قرار دادن این کشور استفاده کند. تایوان و دریای جنوبی چین از جمله مناطقی است که در سال‌های اخیر توجه آمریکا را بسیار به خود جلب کرده‌اند و این کشور تلاش کرده است از طریق دخالت در این مناطق و نیز حمایت از کشورهایی که سیاست‌ها و منافع آنها در این منطقه در تقابل با سیاست‌ها و منافع چین است، این کشور را تحت فشار قرار دهد.

الف) تایوان

بحران تایوان از زمان پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ میلادی تاکنون یکی از بحث‌انگیزترین موضوعات در شرق آسیا بوده که تأثیرات مهمی بر روابط دو کشور چین و آمریکا داشته است. آمریکا در اوایل انقلاب چین همواره از تایوان در مقابل چین حمایت نمود و پشتیبانی خود را به عنوان ابزاری برای مقابله با کمونیسم و فشار بر چین

به‌کاربرد و برای دستیابی به این هدف اقدام به فروش تسلیحات به تایوان نمود. امروزه نیز نه‌تنها از اهمیت تایوان برای آمریکا کاسته نشده است، بلکه در چند سال اخیر با افزایش قدرت اقتصادی و نظامی چین در آسیا، و افزایش نقش این کشور در منطقه، آمریکا از تایوان به‌عنوان ابزاری برای تأمین منافع خود و نیز اهرمی برای فشار بر چین استفاده می‌کند. از زمان بازگشت باراک اوباما از سفر به چین در سال ۲۰۰۹ تمایل آمریکا به فشار بر چین بیشتر شد و از آن زمان ابزارهای فشار آمریکا در سه حوزه سیاسی، نظامی و اقتصادی دنبال می‌شود. از این تاریخ به بعد آمریکا استفاده از ابزارهای مختلف برای فشار بر چین را در دستور کار خود قرار داد که یکی از این ابزارها تایوان است. در این راستا آمریکا در اوایل سال ۲۰۱۰ قراردادی را با ارزش ۶/۴ میلیارد دلار برای فروش تسلیحات به تایوان منعقد کرد که به وخامت روابط بین چین و آمریکا منجر شد و وزارت دفاع چین روابط نظامی دو کشور را به حالت تعلیق درآورد.

امروزه از نگاه آمریکا کنترل چین یک اصل اساسی برای جلوگیری از تحقق اهداف مدرنیزاسیون نظامی این کشور است که این امر از دو طریق می‌تواند صورت بگیرد: یکی توجیه چین برای عدم گسترش تسلیحات موشکی خود به‌خصوص موشک‌های بالستیک، به‌منظور حفظ ثبات و امنیت جهانی و دیگری حضور در حاشیه پیرامونی چین یعنی تایوان (خضری، ب، ۱۳۸۹: ۶۶). در حال حاضر روابط آمریکا و چین بر سر تایوان مسئله‌ای گذشت‌ناپذیر است که در چارچوب بازی حاصل جمع صفر قابل تحلیل است (متقی و نجفی‌سیار، ۱۳۸۹: ۲۲۹). با افزایش قدرت اقتصادی و نظامی چین و افزایش نقش آن در آسیا-پاسیفیک در سال‌های اخیر، تأکید آمریکا نیز بر تایوان برای فشار بر چین و افزایش تنش در این منطقه برای سرگرم کردن چین در منازعات منطقه‌ای و کمرنگ کردن نقش جهانی آن بیشتر شده است.

ب) دریای جنوبی چین

یکی دیگر از مسائلی که آمریکا درصدد است به‌وسیله آن فشار بر چین را گسترش

دهد، منطقه دریای جنوبی چین است. تنش‌ها، با روشن شدن این مسئله که مقادیر بسیار زیادی نفت و گاز در آن منطقه وجود دارد، شدیدتر شده است. شش کشور چین، فیلیپین، بروئی، مالزی، ویتنام و تایوان بر سر حاکمیت مناطق واقع در دریای جنوبی چین اختلاف دارند. آمریکا نیز فرصت را غنیمت شمرده و در پی استفاده از این اختلاف‌ها برای توجیه حضور نظامی در منطقه و فشار بیشتر بر چین است (حاجی‌پور، ۱۳۹۰: ۳۴). چین بیشتر فضای دریای جنوبی چین را از آن خود می‌داند؛ این در شرایطی است که از دید آمریکا برخی مناطق از جمله، آب‌های اطراف جزایر اسپراتلی در دریای جنوبی چین باید محور عبور و مرور کشتی‌های بین‌المللی باشد. لذا این کشور در پی بین‌المللی کردن دریای جنوبی چین است که این امر مخالفت شدید چین را به دنبال داشته است. حضور نظامی نیروهای آمریکایی در این منطقه همواره باعث اعتراض چین به آمریکا شده است و چین در جهت حفاظت از منافع خود در دریای جنوبی چین اقدام به اعزام کشتی‌های گشتی نموده است. از این رو آمریکا مدعی شده است که چین با حضور نظامی خود در دریای جنوبی چین این منطقه را متشنج کرده و امنیت کشورهای دیگر را به خطر انداخته است (حاجی‌پور، ۱۳۹۰: ۳۸). در این راستا آمریکا اقدام به استقرار زیردریایی یواس اسکارولاینا در یک بندر فیلیپینی در نزدیکی آب‌های مورد مناقشه در دریای جنوبی چین نموده و همچنین برای رسیدن به این هدف افزایش کمک‌های نظامی به فیلیپین در جریان سفر آلبرتو دل روزاریو، وزیر امور خارجه و ولتایر گارمین، وزیر دفاع فیلیپین به آمریکا و دیدار با هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا و لئونیا، وزیر دفاع این کشور تأیید نهایی شده است. (روزنامه ایران، ۱۳۹۱: ۲۲). از دیدگاه چین، اصلی‌ترین دلیل حضور نظامی آمریکا در روند معادلات نظامی-امنیتی آسیا، اقیانوس آرام و دریای جنوبی چین مهار کردن چین به‌عنوان یک بازیگر مهم در معادلات منطقه‌ای است (حاجی‌پور، ۱۳۹۰: ۳۷).

۳. بهره‌گیری از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای برای افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی چین

در دهه‌های اخیر آمریکا تلاش کرده است با استفاده از سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و با بهره‌گیری از نفوذی که در برخی از این سازمان‌ها دارد از نقش‌آفرینی چین بکاهد. افزایش قدرت چانه‌زنی چین در سال‌های اخیر در معادلات بین‌المللی در اثر افزایش قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی آن، باعث شده است که این کشور نه تنها در آسیا بلکه در نقاط دیگر جهان برای خود منافع تعریف کند. همچنین این افزایش قدرت باعث شده است که این کشور اکثر اوقات موضوعی متضاد در برابر مواضع آمریکا اتخاذ نماید که این مسئله ناخشنودی آمریکا را در پی داشته است. لذا آمریکا که در تمام مناطق جهان و خصوصاً در سازمان‌های بین‌المللی نفوذ وافر دارد، با اِعمال سیاست‌های خود بر این سازمان‌ها در تلاش است که این قدرت در حال ظهور را تحت کنترل خود درآورد. شورای امنیت سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی، سازمان همکاری شانگهای و آسه‌آن از جمله این سازمان‌ها هستند که در ادامه بررسی خواهند شد.

الف) شورای امنیت سازمان ملل

یک راهبرد ماهرانه در جهت کنترل چین، که از زمان *بیل کلینتون* رئیس جمهوری وقت آمریکا در دستور کار دستگاه دیپلماسی این کشور قرار گرفت، حمایت از عضویت دائم کشورهای رقیب چین (هند و ژاپن) در شورای امنیت بوده است. تکیه و تأکید بر این راهبرد در زمان ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش افزایش پیدا کرد و هم‌اکنون نیز *باراک اوباما* و دستگاه دیپلماسی آمریکا از آن به‌عنوان ابزاری مهم در این راستا استفاده می‌کنند. *بیل کلینتون* اولین رئیس جمهور آمریکا بود که از هند برای عضویت در شورای امنیت سازمان ملل حمایت کرد. *آن پاترسون*^۱ سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل در ۲۳ اکتبر ۲۰۰۵ قبل از برگزاری شصتمین اجلاس سازمان ملل اعلام کرد که آمریکا

1. Anne Patterson

از عضویت ژاپن در شورای امنیت حمایت می‌کند. کاندولیزا رایس^۱، وزیر سابق امور خارجه آمریکا، نیز در همین اجلاس در خصوص اصلاحات سازمان ملل اعلام کرد «ما خواهان آن هستیم که هیئت (شورای امنیت)، بازتاب‌دهنده دنیای ۲۰۰۵ باشد. آمریکا برای گسترش شورای امنیت آماده است و ما مدت زیادی است که از یک کرسی دائم برای ژاپن حمایت کرده‌ایم و...» (موسی‌زاده و کوهی، ۱۳۸۹: ۳۵۲).

در سال‌های اخیر نیز دولت آمریکا اعلام کرد از گسترش محدود شورای امنیت حمایت می‌کند. در این راستا آمریکا از یک کشور در حال توسعه یعنی هند حمایت می‌کند (موسی‌زاده و کوهی، ۱۳۸۹: ۳۲۴). باراک اوباما در سفر ده‌روزه خود در ۱۹ نوامبر ۲۰۱۰ به آسیا از عضویت دائم دو کشور ژاپن و هند حمایت کرد. او در سخنرانی خود در پارلمان هند گفت: «من به دنبال اصلاحات در سازمان ملل و گنجاندن هند به عنوان یکی از اعضای دائم در شورای امنیت این سازمان هستم و معتقدم که این عضویت، شورای امنیت را کارا تر و مؤثرتر خواهد کرد» (Yuan, 2010). این در حالی است که رهبران چین از تلاش‌های هند و ژاپن برای عضویت دائم در شورای امنیت راضی نبوده‌اند، چراکه تایید عضویت این کشورها از سوی چین نقش پکن را به عنوان تنها کشور آسیایی که عضو دائم شورای امنیت است تضعیف می‌کند. علاوه بر آن، این دو همسایه دارای اختلاف‌ها و خصومت‌های کهنه و جدید با پکن در حوزه‌های مختلف‌اند. جنایات جنگی ژاپن در زمان اشغال چین و حمایت‌های هند از استقلال طلبی تبت و اعطای پناهندگی به دلائی لاما^۲ از موضوعاتی است که پکن به سادگی از آنها چشم‌پوشی نمی‌کند. چین همواره به جاه‌طلبی‌های هند و ژاپن در آسیا بدگمان بوده و در این مورد از سیاست حفظ وضع موجود حمایت کرده است (موسی‌زاده و کوهی، ۱۳۸۹: ۳۵۷). همچنین به دلیل این‌که افکار عمومی چین هنوز از عملکرد ژاپن به خاطر اشغال خاک آن کشور در جنگ جهانی دوم نگران است، و نیز از

1. Condoleezza Rice
2. Dalai Lama

این بابت که عضویت دائمی ژاپن در شورای امنیت منجر خواهد شد که این کشور ایفاگر نقشی مهم‌تر و برجسته‌تر در منطقه آسیا-پاسفیک باشد و به موقعیت چین به‌عنوان تنها عضو دائمی شورای امنیت در آسیا لطمه وارد سازد، با عضویت دائم این کشور در شورای امنیت مخالفت می‌کند.

ب) سازمان تجارت جهانی

یکی از سازمان‌هایی که ایالات متحده آمریکا در صدد است تا به‌وسیله آن به کنترل چین بپردازد سازمان تجارت جهانی است. الحاق چین به سازمان تجارت جهانی به افزایش قدرت این کشور منجر شد و نیز محیط بین‌المللی را برای تعامل تجاری این کشور، به‌ویژه در اروپا، آمریکا و ژاپن به شدت بهبود بخشید و به افزایش نفوذ چین در بازارهای این کشورها منجر شد (شاتانیوز، ۱۳۹۱). بنابراین در سال‌های اخیر آمریکا تلاش کرده است که برای جلوگیری از رشد اقتصادی و تجاری چین در سازمان تجارت جهانی، از آن سازمان به‌عنوان اهرم فشار بر چین استفاده کند. اقداماتی نظیر: ۱. شکایت‌های متعدد آمریکا از چین در سازمان تجارت جهانی از جمله: شکایت علیه چین در سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۹ بابت وضع عوارض گمرکی ضد دامپینگ و عوارض گمرکی جبرانی چین بر واردات فولاد الکتریکی از آمریکا؛ شکایت از چین بابت انحصاری کردن خدمات پرداخت الکترونیکی و ممنوع کردن ارائه این خدمات به خارجی‌ان و بی‌اعتنایی به مقررات سازمان تجارت جهانی (خبرگزاری ایسنا، ۱۳۸۹)؛ شکایت از چین بابت وضع سیاست‌های تجاری در زمینه فولاد و محصولات پتروشیمی، که نخستین شکایت رسمی دولت/وباما از سیاست‌های تجاری پکن به سازمان تجارت جهانی به شمار می‌رود (روزنامه‌آفتاب یزد، ۱۳۸۸: ۵)؛ شکایت نماینده دائم آمریکا در سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۱۱ از چین بابت وضع تعرفه ضد دامپینگ و حقوق گمرکی بر خودروهای ساخت آمریکا از ۲ درصد به ۲۱ درصد و نقض مقررات سازمان تجارت جهانی (سایت خبری تابناک، ۱۳۹۱: ۱) و شکایت از چین

در سازمان بابت کاهش صادرات خاک‌های کمیاب در سال جاری^۱ (واحد مرکزی خبر، ۱۳۹۱). ۲. مخالفت با قوانین و مقررات اقتصادی و تجاری چین ۳. فشار برای کاهش مبادلات تجاری چین در سازمان، که از جمله اقدامات آمریکا برای تحت فشار قرار دادن آن کشور از طریق سازمان تجارت جهانی است.

ج) سازمان همکاری شانگهای

یکی از سازمان‌های منطقه‌ای که امروزه نقش برجسته‌ای را در عرصه منطقه‌ای و جهانی ایفا می‌کند، سازمان همکاری شانگهای است. این سازمان برای کشورهای آسیای مرکزی سپر حفاظتی درخصوص تمامیت ارضی و اقتدارگرایی آنها در برابر غرب ایجاد می‌نماید. کشور چین به عنوان یکی از اعضای بنیان‌گذار، نقش برجسته‌ای را در این سازمان ایفا می‌کند. چین به عنوان بنیانگذار اصلی سازمان نگاه ویژه‌ای از لحاظ جغرافیایی-اقتصادی و جغرافیایی-راهبردی به کشورهای حوزه شانگهای دارد. این در حالی است که آمریکا، سازمان همکاری شانگهای را مجموعه‌ای از کشورهای اقتدارگرا به حساب می‌آورد که تحت رهبری و هدایت دو قدرت اتمی چین و روسیه قرار دارند. از طرفی بسیاری از پژوهشگران، این سازمان را «ورشوی مدرنی» می‌دانند که کاهش نفوذ جهانی آمریکا و مقابله با توسعه‌طلبی و نفوذ هرچه بیشتر این کشور در منطقه را هدف خود قرار داده است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۸۰، به نقل از Oresman and Chargo, 2005:6).

آمریکا تا قبل از سال ۲۰۰۶ به سازمان همکاری شانگهای حساسیت زیادی نشان نمی‌داد، ولی از ژوئن ۲۰۰۶ این کشور به این سازمان حساس شده است. آمریکا با درک اهمیت سازمان شانگهای در سال ۲۰۰۶ از این سازمان درخواست عضویت ناظر کرد که این درخواست از سوی سازمان شانگهای رد شد. در مجموع، سربرآوردن

۱. خاک‌های کمیاب ماده اولیه فناوری‌های پیشرفته و الکترونیکی و خودروهای برقی به شمار می‌رود که در حال حاضر ۹۵ درصد صادرات این خاک‌ها در کنترل چین است.

اتحادیه‌ها و سازمان‌های جدیدی همانند شانگهای در عرصه تحولات جهانی مورد استقبال آمریکا قرار نگرفته است. ایجاد سازمان‌هایی نظیر سازمان همکاری شانگهای از سوی راهبردهشناسان سیاست خارجی آمریکا تهدیدی برای برتری جویی آمریکا در عرصه جهانی ارزیابی شده است. این همان دیدگاهی است که از سوی برخی از صاحب‌نظران آمریکایی ارائه شده است؛ نمونه‌ای از این تفکر آمریکایی را ریچارد هاس در مقاله‌ای با عنوان «عصر بی‌قطبی» ترسیم کرده است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۸۱ و ۱۸۲).

بخش اعظم نگرانی‌های آمریکا در مورد این سازمان به حضور چین در آن ارتباط دارد. بیشتر سیاست‌گذاران آمریکا بر این باورند که در منطقه شرق آسیا و آسیای مرکزی چین قدرت تهدیدکننده‌ای برای منافع این کشور است. تلاش‌های متعدد آمریکا برای عضویت ناظر در این سازمان و اقدام به برقراری روابط گسترده دوجانبه و چندجانبه با اعضای سازمان و حمایت‌های همه‌جانبه از متحدان و حامیان خود در سازمان در قبال سیاست‌های اعمالی چین، از جمله سیاست‌ها و راهبردهای آمریکا برای فشار بر چین و افزایش هزینه‌های این کشور و کاهش نفوذ آن در سازمان همکاری شانگهای است.

د) آسه‌آن

آسه‌آن در چند دهه اخیر نقش برجسته‌ای را در تجارت بین‌المللی ایفا کرده است. این سازمان در دهه گذشته مورد توجه بسیاری از کشورها نظیر چین، آمریکا، ژاپن، روسیه و اتحادیه اروپا واقع شده است. آمریکا از جمله کشورهایی است که در سال‌های اخیر روابط گسترده‌ای با این سازمان برقرار کرده است. روند رو به گسترش مبادلات و مناسبات چین با اعضای آسه‌آن در سال‌های اخیر، در ابعاد تجاری، سیاسی و نظامی، اهمیت یافتن شرق آسیا برای آمریکا، و نیز ضرورت کنترل و مهار چین و جلوگیری از نفوذ این کشور در کشورهای شرق آسیا و جلوگیری از افزایش مناسبات تجاری و سیاسی چین با کشورهای این منطقه، سبب شده است که آمریکا توجه ویژه‌ای به شرق آسیا و سازمان‌های منطقه‌ای این حوزه نظیر سازمان همکاری شانگهای و آسه‌آن نشان دهد.

آمریکا در دهه‌های گذشته نیز درصدد برقراری روابط با این سازمان برآمده بود، اما روابط میان آسه‌آن و ایالات متحده بیشتر روابط گفت‌وگویی بود و به‌صورت محدود در روابط تجاری خلاصه می‌شد (حقی، ۱۳۹۰:۵۹). با روی کار آمدن باراک اوباما، آمریکا توجه ویژه‌ای به شرق آسیا و خصوصاً آسه‌آن داشته است. سفرهای متعدد باراک اوباما، وزیر امور خارجه وی و دیگر مقامات آمریکایی به کشورهای منطقه، برگزاری سه دوره نشست آسه‌آن-آمریکا و گسترش روابط در زمینه‌های متعدد سیاسی، امنیتی، اقتصادی، تجاری و توسعه اجتماعی و فرهنگی حاکی از توجه ویژه آمریکا به سازمان آسه‌آن بوده است (حقی، ۱۳۹۰:۶۰). در این راستا آمریکا برای گسترش روابط با آسه‌آن در سال‌های اخیر اقدام به برگزاری سلسله نشست‌های دوجانبه کرده است. نخستین نشست سران آسه‌آن-آمریکا در حاشیه بیستمین نشست اوپک در سنگاپور در پانزدهم نوامبر ۲۰۰۹ برگزار شد و روابط دو طرف را وارد مرحله تازه‌ای کرد. دومین نشست در ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۰ در نیویورک در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل تشکیل شد و سومین نشست در ۱۸ نوامبر ۲۰۱۱ در بالی برگزار شد. آمریکا در راستای بهبود و گسترش روابط با این سازمان اقدام به تعیین سفیر مقیم نزد آسه‌آن در اوایل سال ۲۰۱۰ نمود. اهمیت و حساسیت این موضوع در این است که آمریکا تنها کشوری است که اقدام به تعیین سفیر مقیم در آسه‌آن کرده است (حقی، ۱۳۹۰:۶۲). آمریکا چهارمین شریک تجاری آسه‌آن است. حجم مبادلات تجاری دو طرف در سال ۲۰۱۰ حدود ۱۸۶/۱ میلیارد دلار بود که در مقایسه با ۱۴۹/۶ میلیارد دلار سال ۲۰۰۹ حدود ۲۴/۴ درصد افزایش داشت (حقی، ۱۳۹۰:۶۳). تغییر سیاست آمریکا و توجهش به شرق آسیا و سازمان‌های منطقه‌ای این حوزه، خصوصاً آسه‌آن جدا از تلاش در جهت تأمین منافع ملی این کشور در منطقه، برای رقابت با چین و جلوگیری از گسترش نفوذ این قدرت نوظهور در منطقه است (حقی، ۱۳۹۰:۶۲). روابط گسترده آمریکا با آسه‌آن در زمینه‌های مختلف سیاسی، امنیتی و اقتصادی بیشتر در راستای نفوذ و نقش‌آفرینی هرچه بیشتر در منطقه و

برای کنترل چین و جلوگیری از آن دسته از تصمیمات و اقدامات این کشور است که ممکن است منافع ملی آمریکا در منطقه را به خطر بیندازد.

۴. رقابت با چین در مناطق مختلف جهان برای کاهش نفوذ این کشور

شرایط کنونی دولت چین به همراه جمعیتی حدود یک و نیم میلیارد نفری این کشور اقتضا می‌کند که این دولت برای تأمین مواد اولیه و معدنی و نیز تأمین امنیت انرژی مورد نیاز خود در حال و آینده تدابیری بیندیشد، چراکه نیازهای چین به مواد اولیه و انرژی با اقتصاد و جمعیت روبه‌رشد این کشور روز به روز در حال افزایش است. این در حالی است که ذخایر منابع و انرژی در جهان در حال کاهش است. بنابراین چین در سال‌های اخیر با برقراری روابط اقتصادی و سیاسی با نقاط مختلف جهان در تلاش است چالش‌هایی را که ممکن است در آینده در بخش تأمین انرژی و دیگر حوزه‌ها برای این کشور ایجاد شود، با ایجاد اعتماد در کشورهای مختلف مدیریت کند. همچنین چین در سال‌های اخیر تلاش کرده است تا روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را فراتر از آسیا برقرار کند تا از این طریق بتواند بازارهای مصرف جدیدی را به دست آورد و همکاری‌های سیاسی و نظامی خود را افزایش دهد. سیاست‌های چین در این زمینه سبب شده است آمریکا که خود را قدرت برتر در نظام بین‌الملل می‌داند و در سراسر جهان برای خود منافع تعریف کرده و با بیشتر کشورهای جهان به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی روابط گسترده دارد، از ورود چین به فضای امنیتی خود احساس نگرانی کند. این امر فضایی رقابتی را در مناطق مختلف جهان بین دو کشور ایجاد کرده است.

الف) خاورمیانه

یکی از مناطقی که در سال‌های اخیر در سیاست خارجی چین بازتعریف شده، منطقه خاورمیانه است. خاورمیانه به دلیل برخورداری از بیشترین منابع نفتی و گازی از اهمیت

ویژه‌ای برای چین برخوردار است. چین با درک این موضوع تلاش‌های وسیعی برای ارتقای روابط با کشورهای نفتی این منطقه انجام داده است، تا در پرتو آن بتواند سهم خود را از ذخایر این منطقه افزایش دهند. منطقه خاورمیانه و منابع نفتی و گازی آن برای چین بسیار حائز اهمیت است. جایگاه این منطقه خصوصاً کشورهای حوزه خلیج فارس در سال‌های اخیر در سیاست خارجی این کشور ارتقا یافته است، به نحوی که چین در این منطقه در پی دستیابی به منافع راهبردی در حوزه‌های مختلف به‌ویژه در حوزه اقتصادی و انرژی است. از طرفی منطقه خاورمیانه از جهات بسیاری برای چین حائز اهمیت است: از یک‌سو خاورمیانه با داشتن بیش از شصت درصد (حدود ۳/۳۵ میلیارد بشکه) نفت جهان از موقعیتی انحصاری برخوردار است و از سوی دیگر، در حالی که عمر ذخایر سایر مناطق کمتر از ده سال است، متوسط عمر ذخایر کشورهای خاورمیانه حدود هفتاد سال است (ترابی، ۱۳۹۰: ۲). چین جزء بزرگ‌ترین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان انرژی در سطح جهان است. این کشور بعد از آمریکا و روسیه سومین تولیدکننده انرژی است و از نظر میزان مصرف بعد از آمریکا در رتبه دوم قرار دارد. بر اساس پیش‌بینی‌های صورت گرفته، هر روز بر میزان مصرف انرژی چین افزوده می‌شود و در آینده نیز این کشور به بزرگ‌ترین مصرف‌کننده جهان تبدیل خواهد شد (ترابی، ۱۳۹۰: ۶). به همین دلیل این کشور ایجاد امنیت در عرضه نفت را یکی از اهداف مهم خود قلمداد می‌کند.

در چارچوب برنامه انرژی چین مقرر شده بود که این کشور باید تا سال ۲۰۰۸ حدود صد میلیون بشکه معادل سی و پنج روز واردات، ذخایر راهبردی داشته باشد که این هدف در سال ۲۰۰۸ محقق شد. براساس همین برنامه تا سال ۲۰۱۵ باید دو صد میلیون بشکه معادل پنجاه روز واردات، و تا سال ۲۰۲۰ باید شش صد میلیون بشکه معادل نود روز واردات به ذخایر راهبردی این کشور افزوده گردد. افزایش سریع تقاضای انرژی این کشور در حالی صورت می‌گیرد که تولید داخلی به‌هیچ‌وجه کفاف

نیازهای این کشور را نمی‌دهد و بخش مهمی از این تقاضا باید از طریق منابع بین‌المللی تأمین شود (ترابی، ۱۳۹۰: ۱۰).

این در حالی است که آمریکا نیز راهبردهای متفاوتی را در راستای حفظ جریان نفت خاورمیانه به سمت غرب پی‌گیری می‌نماید. این کشور برای تأمین درازمدت نفت خود ناچار به توسل به کشورهای است که بادوام‌ترین جریان عرضه نفت را دارند و در این میان، منطقه خلیج فارس در مقام نخست قرار دارد. دکترین نفتی *اوباما* نیز شباهت‌های فراوانی به دکترین‌های نفتی سایر رؤسایان جمهوری آمریکا دارد. در این زمینه *باراک اوباما* در راهبرد انرژی خود، مانند همکاران پیشینش تأکید خاصی بر کنترل خاورمیانه، روابط نزدیک با کشورهای میانه‌رو، آزادی عبور نفت و تقریباً تمامی نکاتی دارد که در راهبرد نفتی گذشته آمریکا میان همگی رؤسایان جمهوری شکلی مشترک داشته است (طاهری و ترابی، ۱۳۸۹: ۲۲). مهم‌ترین هدف این کشور بازداشتن قدرت‌های منطقه‌ای خصوصاً چین و روسیه از تبدیل شدن به بازیگران مؤثر در منطقه به‌طور عام و فعالیت در زمینه به‌دست آوردن و انتقال نفت و گاز به‌طور خاص بوده است. در دهه جاری با افزایش میزان مصرف کشورهای غربی، کاهش ظرفیت تولید کشورهای تولیدکننده نفت در خارج از خاورمیانه و ورود کشورهای جدیدی به بازار نفت (از جمله چین و هند) نگرانی‌های گسترده‌ای در سطوح مختلف جامعه آمریکا ایجاد شده است (طاهری و ترابی، ۱۳۸۹: ۱۲ و ۱۳).

ب) قاره آفریقا

قاره آفریقا، به لحاظ دارا بودن مواد اولیه، منابع معدنی، نفت و گاز و بازار مصرف مناسب، همواره از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده است. در گذشته کشورهای ضعیف این قاره بازار مصرف مناسبی برای کالاهای آمریکا بود و ناامنی‌ها و درگیری‌ها بین کشورهای این قاره، زمینه را برای حضور این کشور و برقراری روابط گسترده سیاسی و نظامی فراهم آورده بود. اما ورود چین به این قاره و برقراری روابط در ابعاد

مختلف با کشورهای آفریقایی تغییراتی را در مناسبات سیاسی آنها با آمریکا ایجاد کرد که این امر فضایی رقابتی را برای دو کشور در این قاره پدید آورده است.

قاره آفریقا در چند دهه اخیر شاهد کمک‌ها و سرمایه‌گذاری‌های فراوان مستقیم فرامنطقه‌ای به سوی خود بوده است. در این میان، چین لقب بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار آفریقا را به خود اختصاص داده است. راهبرد چین در قاره آفریقا عبارت است از دسترسی به انرژی و مواد خام با استفاده از سرمایه‌گذاری، تجارت و دیپلماسی (علمی، ۱۳۸۷: ۶). چین در سال‌های اخیر تلاش کرده است با برقراری روابط گسترده در زمینه‌های مختلف با کشورهای آفریقایی، بازارهای مصرف جدیدی را برای فروش کالاهای متنوع خود به دست آورد. نیاز کشور چین به بازار مصرف این کشورها و استقبال وافر کشورهای آفریقایی از کالاها و خدمات ارزان قیمت چینی، نفوذ چین را در این قاره گسترش داده است. چنین رویکردی حساسیت‌های آمریکا را بیشتر کرده است، چراکه افزایش روابط چین در حوزه‌های مختلف و در ابعاد گسترده و متنوع با کشورهای آفریقایی سبب شده است آمریکا بازارهای مصرف و نیز بعضی از متحدان اقتصادی و سیاسی خود را در این کشورها به نفع چین از دست بدهد. دولت چین برای توسعه مناسبات خود با کشورهای آفریقایی در سال ۲۰۰۰ اقدام به تشکیل مجمعی تحت عنوان مجمع همکاری چین-آفریقا^۱ نمود. این مجمع سازوکاری برای گسترش روابط دیپلماتیک، روابط تجاری و سرمایه‌گذاری بین چین و کشورهای آفریقایی ایجاد کرد. در یک دهه اخیر چین و آفریقا از این طریق سیستم همه‌جانبه همکاری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد کرده‌اند. بر این اساس حجم تجارت طرفین از ده میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۱۲۲/۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ افزایش یافته و آفریقا تبدیل به چهارمین هدف بزرگ سرمایه‌گذاری چین در خارج از کشور شده است (خضری، ۱۳۹۰: ۵۰).

آمریکا نیز در سال‌های اخیر سیاست فعالی را برای نفوذ هرچه بیشتر در اقتصاد کشورهای این قاره در پیش گرفته است. حضور این کشور در قالب سرمایه‌گذاری‌های گسترده در بخش‌های متعدد و در زمینه‌های اقتصادی، فناوری و نظامی جلوه‌گر است. چین و آمریکا برای حضور در این قاره راهبرد همانندی مبتنی بر دسترسی به منابع انرژی و مواد خام با استفاده از تجارت و دیپلماسی را دنبال می‌کنند (خضری، ۱۳۹۰: ۵۲). در حوزه نظامی نیز چین همکاری‌های گسترده‌ای با کشورهای آفریقایی دارد. چین با حدود ۲۵ کشور آفریقایی (از جمله کنگو، مصر، اتیوپی، سودان، تونس، زیمبابوه، نیجریه و لیبی) روابط دوجانبه نظامی دارد. آمریکا نیز در مقابل در سال ۲۰۰۷ اقدام به ایجاد یک فرماندهی جدید در آفریقا به نام آفریکام^۱ نمود که در واقع پاسخی به مجمع همکاری چین-آفریقا بود. از زمان تأسیس آفریکام تاکنون، آمریکا رزمایش‌های متعددی را در آفریقا برگزار کرده و توافق‌نامه‌هایی با شرکای آفریقایی خود برای ایجاد پایگاه‌های نظامی در سراسر این منطقه امضا کرده است (خضری، ۱۳۹۰: ۵۲).

باراک اوباما در سال ۲۰۰۹ هدف آفریکام را از قالب توسعه دموکراسی خارج ساخت و مواجهه با مسائل امنیتی رایج و مشترک را در اولویت اهداف سازمان قرار داد و در کنار آن نیز پایگاه مشارکت آفریقا با نیروی دریایی ایالات متحده برای تأمین امنیت دریایی نیز ایجاد شد. آمریکا از طریق این پایگاه اقدام به برگزاری رزمایش‌های مشترک می‌کند، برای نمونه، ۹۵ ناو آمریکایی در سال ۲۰۱۰ در کمپ کشور غنا مستقر و در خلیج گینه به تمرینی سه هفته‌ای با نیروی مسلح این کشور پرداختند (خضری، ۱۳۹۰: ۳۵). حضور پررنگ چین در آفریقا با انتقادات فراوانی از سوی قدرت‌های سنتی غربی روبه‌رو شده است و اتهامات گوناگونی نیز از سوی رقیبان چین به‌ویژه کشورهای اروپایی و آمریکا به چین و کشورهای آفریقایی زده شده است. از این رو آمریکا درصدد است با گسترش روابط با کشورهای آفریقایی در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره، از یک‌سو

1. The United States Africa Command, also Known as U.S. (AFRICAM)

جایگاه گذشته خود را در این قاره به دست آورد و از سوی دیگر از افزایش حضور چین در آفریقا و گسترش روابط این کشور در آن قاره جلوگیری کند.

ج) آمریکای لاتین

آمریکای لاتین به دلیل وجود منابع طبیعی و برخورداری از ظرفیت‌های متعدد، رشد اقتصادی و قوانین سرمایه‌گذاری مناسب، در سال‌های اخیر به محل مناسبی برای سرمایه‌گذاری تبدیل شده است. چین با توجه به اهمیت این منطقه برای سرمایه‌گذاری، روابط خود را در حوزه‌های مختلف با این منطقه گسترش داده است، به گونه‌ای که امروزه این کشور به رقیبی برای آمریکا در این منطقه تبدیل شده است. آمارها نشان می‌دهد که میزان سرمایه‌گذاری چین در این منطقه افزایش زیادی یافته است، این در حالی است که میزان سرمایه‌گذاری آمریکا قدیمی‌ترین شریک تجاری آمریکای لاتین و کارائیب در این منطقه در حال کاهش است.

در سال ۲۰۰۰ حدود شصت درصد از صادرات آمریکای لاتین به آمریکا اختصاص داشت، این در حالی است که در سال ۲۰۱۰ این میزان به ۳۹/۶ درصد کاهش یافته است. همچنین وابستگی منطقه به واردات از آمریکا نیز از سقف پنجاه درصد در سال ۲۰۰۰ به ۲۹/۷ درصد در سال ۲۰۱۰ رسیده است و صادرات محصولات کشورهای آسیایی چین و ژاپن به آمریکای لاتین در بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ رشد سریع‌تری داشته است. در سال ۲۰۱۱ مبادلات تجاری بین چین و آمریکای لاتین سی‌ویک‌ونیم درصد افزایش یافت و از مرز دویست و چهل و یک میلیارد دلار گذشت (خبرگزاری ج.ا.ایران، ۱۳۹۱). روابط چین در حوزه انرژی نیز در سال‌های اخیر با کشورهای آمریکای لاتین رو به گسترش بوده است. افزایش تقاضای نفت چین سبب شده است که این کشور روابط نفتی خود را با اکوادور، ونزوئلا، برزیل و دیگر کشورهای این قاره گسترش دهد. برای مثال، دولت اکوادور در سال ۲۰۰۹ قراردادی با این کشور منعقد کرد که بر اساس آن این کشور توافق کرد به مدت دو سال ماهانه حدود سه میلیون

بشکه نفت به چین صادر کند. چین به یکی از منابع مهم تأمین اعتبار مالی پروژه‌های اکوادور تبدیل شده است. این کشور با ونزوئلا نیز سرمایه‌گذاری‌های مشترک ده میلیارد دلاری در زمینه گسترش همکاری‌های نفتی دارد. همچنین چین قراردادی را با برزیل در سال ۲۰۰۹ تنظیم کرد که بر اساس آن با دادن وام ده میلیارد دلاری به این کشور، میزان برداشت نفت از برزیل را که در سال ۲۰۰۸ حدود سه میلیون تن بود به ۱۲/۵ میلیون در سال ۲۰۱۰ افزایش داد (خضری، ج، ۱۳۸۹: ۴۸).

تلاش‌های چین در ایجاد روابط نظامی با کشورهای آمریکای لاتین نیز حساسیت شدید آمریکا را برانگیخته است؛ آمریکای لاتین و تعامل نظامی چین با کشورهای این منطقه، از آن جهت حائز اهمیت است که این منطقه حیاط خلوت آمریکا به حساب می‌آید. چین با حضور در حیاط خلوت آمریکا و با برقراری روابط با کشورهای این منطقه به‌ویژه کشورهای مخالف آمریکا یعنی کوبا و ونزوئلا و عضویت ناظر در اتحادیه‌های منطقه‌ای همچون مرکوسو (بازار مشترک جنوب) به نوعی به دنبال عمل متقابل و تلافی‌جویانه در مقابل نفوذ آمریکا در کشورهای شرق آسیا و همسایه چین است (خضری، ب، ۱۳۸۹: ۷۵). حضور نظامی چین در آمریکای لاتین به دو دلیل حائز اهمیت است: یکی دستیابی به منابع جدید و مواد اولیه به‌دلیل نیاز مبرم صنعت این کشور به مواد اولیه و دیگری دستیابی به بازار مصرف جدید، که برای تداوم رشد صادرات و به‌تبع آن حفظ رشد اقتصادی ضروری است.

نتیجه‌گیری

امروزه رفتار، اقدامات، سیاست‌گذاری و نیز تصمیم‌گیری اکثر دولت‌ها در حوزه سیاست خارجی و اعمال آن در نظام بین‌الملل با دیدی عمل‌گرایانه صورت می‌پذیرد و کشورها در هر سطح از قدرت (ریز قدرت، قدرت متوسط یا ابرقدرت) که باشند ظهور قدرتی رغیب را بر نمی‌تابند. چراکه از منظر واقع‌گرایی افزایش قدرت یک یا چند کشور یا وارد شدن قدرتی در حال ظهور در جمع بازیگران سلطه‌جوی نظام بین‌الملل، به

کاهش قدرت و امنیت دیگر بازیگران نظام جهانی منجر می‌شود و هرکشوری چنین امری را تهدیدی برای منافع حیاتی و ملی خود قلمداد می‌کند. آمریکا نیز با سابقه بیش از چند دهه ابرقدرتی و رهبری نظام بین‌الملل از قاعده فوق مستثنا نیست. این کشور از سال ۱۹۹۱ تاکنون با هرکشوری که در عرصه منطقه‌ای و جهانی منافعش را به خطر انداخته و قدرتش را به چالش کشیده از طرق مختلف مقابله کرده است. واکنش این کشور در سال‌های اخیر در قبال افزایش قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی چین نیز - البته با راهبردی جدید- به مدد موازنه نرم گویای همین مسئله است. آمریکا در سال‌های اخیر با توجه به شرایط خاص حاکم بر نظام بین‌الملل در هزاره سوم میلادی و محیط متفاوت آن نسبت به نظام دوقطبی و جنگ سرد، آغاز جنگ‌های فرسایشی در عراق و افغانستان و اعمال سیاست‌های هزینه‌بر در نقاط مختلف جهان و نیز با توجه به بحران اقتصادی در این کشور درصدد بوده است با راهبردی متفاوت، کم‌هزینه، ولی مؤثر و از طریق مواجهه و برخورد غیرمستقیم از سلطه سیاسی و نظامی چین و فرامنطقه‌ای شدن قدرت آن جلوگیری کند.

آمریکا در سال‌های اخیر چهار راهبرد بسیار مهم، کم‌هزینه و مؤثر برای دستیابی به هدف مذکور را در پیش گرفته است. اولین راهبرد این کشور برقراری روابط گسترده نظامی، امنیتی و انجام رزمایش‌های متعدد با کشورهای پیرامونی چین از جمله: ژاپن، هند، استرالیا، اندونزی، ویتنام، کره جنوبی، فیلیپین و دیگر متحدانش در شرق و جنوب شرق آسیا است، تا بدین وسیله از یک سو این کشورها را به خود متعهد کند و از سوی دیگر از ایجاد اتحاد و انعقاد پیمان‌های امنیتی و نظامی این کشورها با چین جلوگیری کند و این کشور را در منطقه آسیا-پاسیفیک در انزوا قرار دهد و با نفوذ در کشورهای همسایه چین، جایگاه راهبردی آن قدرت تهدیدکننده را در این منطقه تنزل بخشد. دومین راهبرد این کشور استفاده از مناطق چالش‌زا به‌عنوان ابزاری برای فشار بر چین است. آمریکا با شناسایی و تبدیل مناطق چالش‌زا و مورد اختلاف در جنوب و

جنوب شرق آسیا به عنوان یک فرصت درصدد است با استفاده از آن به کنترل چین بپردازد. تایوان و دریای جنوبی چین از جمله مناطقی است که در سالهای اخیر بسیار مورد توجه آمریکا قرار گرفته است و این کشور تلاش کرده است از طریق دخالت در این مناطق و نیز حمایت از کشورهایی که سیاستها و منافع آنها در این منطقه در تقابل با سیاستها و منافع چین است، این کشور را تحت فشار قرار دهد. سومین راهبرد آمریکا بهره‌گیری از سازمانها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای برای افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی چین است. در چند دهه اخیر آمریکا تلاش کرده است تا با استفاده از سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای و با بهره‌گیری از نفوذی که این کشور در برخی از این سازمانها دارد، از نقش‌آفرینی چین در نظام بین‌الملل و منطقه آسیا-پاسیفیک بکاهد. تلاش و حمایت آمریکا برای عضویت دائمی ژاپن و هند در شورای امنیت سازمان ملل، فشارها و شکایت‌های متعدد این کشور از چین در سازمان تجارت جهانی، تلاش‌های آمریکا برای عضویت در سازمان همکاری شانگهای و اقدامات این کشور در برقراری روابط گسترده دوجانبه و چندجانبه با اعضای سازمان و حمایت‌های همه‌جانبه از متحدان و حامیان خود در سازمان و برقراری روابط گسترده با آسه‌آن در زمینه‌های مختلف سیاسی، امنیتی و اقتصادی، همگی در راستای کنترل و کاهش نفوذ چین در شرق آسیا و دیگر مناطق جهان و نیز برای ایجاد توازن قدرت دیگر کشورهای منطقه در برابر قدرت در حال افزایش چین و کاهش تأثیرگذاری این کشور در این سازمانها صورت گرفته است. چهارمین راهبرد آمریکا ایجاد رقابت با چین در حوزه انرژی در خاورمیانه، قاره آفریقا و آمریکای لاتین و نیز در حوزه‌های نظامی، اقتصادی و تجاری در دو منطقه اخیر است. براین اساس آمریکا با استفاده از راهبردهای مذکور درصدد است از افزایش قدرت تهدیدکنندگی چین در آسیا-پاسیفیک و جهانی شدن قدرتی در حال ظهور جلوگیری کند تا از این طریق سلطه و برتری خود را در سراسر جهان حفظ کند.

منابع

- [۱]. احمدی، علی. و زارع، محمد. (۱۳۹۰). «تحلیلی بر روابط آمریکا و چین در پرتو تئوری توارن قوا». فصلنامه رهنامه سیاستگذاری، سال دوم، شماره ۴، زمستان، صص ۱۰۴-۱۳.
- [۲]. ترابی، قاسم. (۱۳۹۰). «مقایسه استراتژی انرژی- چین و آمریکا: با تاکید بر منطقه خاورمیانه». فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال دوازدهم، شماره ۳، تابستان، صص ۴۰-۱.
- [۳]. حاجی‌پور، مجید. (۱۳۹۰). «دریای چین جنوبی عرصه جدید تقابل آمریکا و چین در حال ظهور». ماهنامه خلیج فارس و امنیت، سال دوازدهم، شماره ۱۲۶ و ۱۲۷، بهمن و اسفند، صص ۴۱-۳۳.
- [۴]. حقی، علی‌اکبر. (۱۳۹۰). «چین-آسه‌آن-آمریکا». ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها، سال بیست و پنجم، شماره ۲۶۴، بهمن و اسفند، صص ۶۶-۵۷.
- [۵]. خبرگزاری ایسنا. (۱۳۸۹). «شکایت آمریکا علیه چین در سازمان جهانی تجارت». کد خبر ۸۹۱۱-۱۴۵۴۲. <http://isna.ir/fa/news/8911-14542>. 1389/11/23.
- [۶]. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۹۱). «رکودی تازه در آمریکای لاتین». کد خبر ۱۰۱۱۸۵۱. <http://www3.irna.ir/fa/News/176705.1391/18/02>.
- [۷]. خضری، رویا. (۱۳۹۰). «رقابت چین و آمریکا در قاره سیاه». ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها، سال بیست و پنجم، شماره ۲۶۲، آذر، صص ۵۳-۴۹.
- [۸]. خضری، رویا. (۱۳۸۹ الف). «استراتژی آمریکا در قبال چین در منطقه آسیا-پاسیفیک: همکاری و تعارض». ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها، سال بیست و چهارم، شماره ۲۵۳، اسفند، صص ۶۷-۶۴.
- [۹]. خضری، رویا. (۱۳۸۹ ب). «افزایش حضور نظامی آمریکا در آفریقا». ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها، سال بیست و چهارم، شماره ۲۵۱، دی، صص ۴۸-۳۳.
- [۱۰]. خضری، رویا. (۱۳۸۹ ج). «نگاهی به چالش‌های اخیر در روابط چین و آمریکا». ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها، سال بیست و چهارم، شماره ۲۴۹، آبان، صص ۷۷-۷۴.
- [۱۱]. روزنامه آفتاب یزد. (۱۳۸۸). «آمریکا علیه چین در سازمان تجارت جهانی شکایت کرد». شماره ۲۶۶۲، ۱۳۸۸/۴/۴.

- [۱۲]. روزنامه ایران. (۱۳۹۱). «استقرار زیردریایی آمریکایی در آب های دریای چین جنوبی». شماره ۵۰۸۰، ۱۳۹۱/۲/۲۸.
- [۱۳]. روزنامه ایران. (۱۳۸۹). «مثلث ضد چینی در شبه جزیره کره». شماره ۴۶۷۰، ۱۳۸۹/۹/۱۷.
- [۱۴]. روزوف، ریک. (۱۳۸۹). «برخورد آمریکا-چین: از جنگ لفظی تا مذاکرات جنگی». مترجم، رشیدی، کیوان، ماهنامه خلیج فارس و امنیت، سال یازدهم، شماره ۱۱۰، مهر، صص ۵۶۷۰.
- [۱۵]. زارع، محمد. (۱۳۹۰). «مهار چین از طریق هند: گفتگوهای استراتژیک هند و آمریکا». روزنامه ملت ما، ۱۳۹۰/۵/۳.
- [۱۶]. سایت خبری تابناک. (۱۳۹۱). «آمریکا از چین در WTO شکایت کرد». کد خبر ۲۵۶۶۵۶ <<http://www.tabnak.ir/fa/news/256456/1391/04/18>>
- [۱۷]. شاتا نیوز. (۱۳۹۰). «تجربه الحاق چین به سازمان جهانی تجارت». سایت اطلاع رسانی تولید و تجارت ایران (وزارت صنعت، معدن و تجارت). <<http://www.shatanews.ir>>=3949&ctp_id=1&id=2616&sisOp=view/1390/10/28
- [۱۸]. شریعتی نیا، محسن. (۱۳۸۹). «ایران هراسی: دلایل و پیامدها». فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ۶، تابستان، صص ۲۰۸-۱۹۱.
- [۱۹]. شفیع، نوذر. و کمائی زاده، یونس. (۱۳۸۹). «تبیین روابط چین و آمریکا در برابر سازمان همکاری شانگهای: بر اساس نظریه موازنه قوای نرم». فصلنامه اورآسیای مرکزی، سال سوم، شماره ۷، پاییز و زمستان، صص ۵۱-۷۷.
- [۲۰]. طاهری، ابوالقاسم. و ترابی، قاسم. (۱۳۸۹). «جایگاه نفت در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا». فصلنامه مطالعات سیاسی، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان، صص ۲۸-۱.
- [۲۱]. طباطبایی، سیدعلی. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی رویکرد راهبردی چین، روسیه، آمریکا، هند، پاکستان و ایران به سازمان همکاری شانگهای». فصلنامه راهبرد، سال بیستم، شماره ۶۰، پاییز، صص ۱۶۹-۱۶۹.
- [۲۲]. عسگری، محمود. (۱۳۸۷). «موازنه نرم در برابر قدرت نرم یکجانبه‌گرا». فصلنامه راهبرد دفاعی، سال ششم، شماره ۱۹، بهار، صص ۵۳-۳۱.

- [۲۳]. علمی، محمد. (۱۳۸۷). *استراتژی اقتصادی چین در آفریقا و درس‌های ناشی از آن*. تهران: انتشارات سازمان توسعه تجارت ایران، چاپ اول.
- [۲۴]. فرزین‌نیا، زیبا. (۱۳۸۸). «روابط چین و هند: همکاری و رقابت». *ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها*، سال بیست و سوم، شماره ۲۳۴، مرداد، صص. ۱۷-۲۵.
- [۲۵]. متقی، ابراهیم. و نجفی‌سیار، رحمان. (۱۳۸۹). «تحلیل نظری الگوی رفتاری آمریکا نسبت به چین». *فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشکده علوم سیاسی واحد تهران مرکزی*، سال چهارم، شماره ۱۱، تابستان، صص ۲۲۹-۲۵۳.
- [۲۶]. موسی‌زاده، رضا. و کوهی، ابراهیم. (۱۳۸۹). *حقوق سازمان‌های بین‌المللی: حقوق شورای امنیت*. تهران: نشر بنیاد حقوقی میزان. چاپ اول.
- [۲۷]. مظفرپور، نعمت‌الله. (۱۳۸۹). «اهمیت اندونزی برای آمریکا». *ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها*، سال بیست و چهارم، شماره ۲۵۱، دی، صص ۵۶-۵۹.
- [۲۸]. واحد مرکزی خبر. (۱۳۹۱). «ژاپن، استرالیا و آمریکا درباره تقویت همکاری‌های دفاعی توافق کردند». *کد خبر ۵۴۱۱۷*. <http://www.iribnews.ir/NewsText.aspx?ID=1541417.54117> /1391/03/13
- [۲۹]. واعظی، محمود. (۱۳۸۹). «نقش قدرت‌های بزرگ در خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا». *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، سال دوم، شماره ۶، تابستان، صص ۷-۴۷.
- [30]. Banusiewicz, J. D. (2010). "Gates Notes Growth of Partnership with Indonesia". *Defense news*. Available at: <http://www.defense.gov/news/newsarticle.aspx?id=60124,12/05/2010>
- [31]. Brooks, S. G. & Wohlforth, W. C. (2005). "Hard Times for soft balancing", *International security, vol 30, no 1, pp 72_108*.
- [32]. Cranc, K. Et al. (2005). *Modernization Chinas Military: Opportunities and Constraint*. Santa Monica: RAND Corporation.
- [33]. Garamone, J. (2012). "U.S., India Maintain Good Military-to-Military Relations". *American Forces Press Service*. Available at: <http://www.defense.gov/news/newsarticle.aspx?id=116618,05/06/2012>
- [34]. Lanteigne, M. (2012). "Water dragon? China, power shifts and soft balancing in the South Pacific". *Political Science, Vol. 61, No. 1, PP. 21_38*.
- [35]. Paul, T.V. (2005). "Soft balancing in The Age of US Primacy". *International Security, Vol. 30, No. 1, pp. 46-71*.
- [36]. Shamdaugh, D. (2003). *Modernization Chinas Military: Progress Problems, and Prospects*. Berkeley: Univercty of California at Berkeley press.

- [37]. Vaughn, B. (2012). "Australia: Background and U.S. Relations". *Congressional Research Service*, Available at: <<http://www.fas.org/sgp/crs/row/RL33010.pdf>, January 13
- [38]. Yesiltas, M. (2009). "Soft balancing in Turkish foreign policy: the case of the 2003 Iraq war", *Perception, Spring_Summer*, pp. 25_51.
- [39]. Yixin, Ch. (2011). "The Real Intention of First U.S.-Japan-Aussi Military Exercise". *Watchingamerica*, Available at:<<http://watchingamerica.com/News/111944/> the-real-intention-of-first-us-japan-aussi-military-exercise/11 July 2011
- [40]. Yuan, K. (2010). "Obama's Support for India and Japan for the U.N. Security Council, an empty promise". *Watchingamerica*, Available at: <<http://watchingamerica.com/News/78053/obamas-support-for-india-and-japan-for-u-n-security-council-an-empty-promise/> November 19
- [41]. antaranews. (2012). "US and Indonesian Navy Warships to Conduct Joint Exercise". *Article – West Papua Media Alerts*. <[http://www.antaranews.com/en/news/83384/](http://www.antaranews.com/en/news/83384/us-and-indonesian-navy-warships-to-conduct-joint-exercise) us-and-indonesian-navy-warships-to-conduct-joint-exercise US and Indonesian Navy Warships to Conduct Joint Exercise Thu, 12July 2012
- [42]. Armed Forces International News. (2012). "US and Vietnam In Joint Naval Exercise". *Armed Forces International News, Posted by Armed Forces International News. Expert*.<<http://www.armedforces-int.com/news/us-and-vietnam-in-joint-naval-exercise.html>, 23/04/2012